

جامعه‌گرایان و نقد فردگرایی و بی‌طرفی دولت لیبرال

محمد ابو‌الفتحی*

مختار نوری**

چکیده

جامعه‌گرایی از مهم‌ترین جریان‌های فکری منتقد لیبرالیسم سیاسی حاکم بر دوره مدرن در غرب است که تقریباً در اواخر قرن بیستم پا به عرصه تفکر سیاسی گذاشته است. جامعه‌گرایان در نقد لیبرالیسم سیاسی غرب گزاره‌های متعددی را مطرح کرده‌اند، که در این میان دو گزاره «فردگرایی» و ادعای «بی‌طرفی دولت در مسائل سیاسی و اجتماعی» مطمح نظر نویسندگان پژوهش حاضر است. از این‌رو در این مقاله تلاش می‌شود تا به گونه‌ای مختصر دیدگاه‌های انتقادی متفکران جامعه‌گرا به لیبرالیسم و گزاره‌های اصلی آن، هم‌چون فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت در مسائل سیاسی و اجتماعی، بررسی شود. یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که جامعه‌گرایان، بر خلاف فردگرایی لیبرال، فرد را محصور در نوعی ادراک اجتماعی می‌دانند و همچنین خواستار محدودی از مداخله دولت در امور سیاسی و اجتماعی‌اند. به هر صورت جامعه‌گرایی را باید به صورت طیف بررسی کرد که کم‌ترین رسالتی که بر دوش دارد نقد لیبرالیسم است.

کلیدواژه‌ها: جامعه‌گرایی، مدرنیته، لیبرالیسم سیاسی، فردگرایی، دولت.

۱. مقدمه

به‌رغم وجود ریشه‌های تاریخی اندیشه جامعه‌گرایی (communitarianism) در نظریات

* دکترای علوم سیاسی، استادیار و مدیر گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه dr.mabolfathi@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم سیاسی دانشگاه رازی کرمانشاه (نویسنده مسئول) mokhtarnouri38@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱۱/۲۱

متفکرانی هم‌چون امیل دورکهایم، ژان ژاک روسو، و کارل مارکس، باید گفت که جامعه‌گرایی در اواخر قرن بیستم میلادی به‌منزلهٔ جریانی مؤثر و درخور توجه در حوزهٔ تفکر سیاسی شناخته شد. انتشار کتاب در پی فضیلت مک ایتنایر در سال ۱۹۸۱ و *لیبرالیسم و محدودیت‌های عدالت* اثر مایکل ساندل در سال ۱۹۸۲ را می‌توان اعلان موجودیت این جریان فکری در دوران معاصر تلقی کرد. الگوی جامعه‌گرایی در دوران معاصر جریانی است که سنت فلسفی و سیاسی مکتب مسلط غرب، لیبرالیسم، و برخی از مبانی دوران مدرنیته را به پرسش کشیده است (واعظی، ۱۳۸۷؛ آل سیدغفور، ۱۳۸۸). جامعه‌گرایان در نقد لیبرالیسم سیاسی غرب گزاره‌های متعددی را مطرح کرده‌اند که در این میان دو گزارهٔ فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت در مسائل سیاسی و اجتماعی مورد توجه نویسندگان پژوهش حاضر است. نقطهٔ توافق جامعه‌گرایان ضدیت با فردگرایی سنت لیبرال است. درحقیقت آنان با تلقی‌های فردگرایانهٔ لیبرالیسم که سهم جامعه را در تکوین مفاهیم و ایده‌های اساسی جامعهٔ سیاسی نادیده می‌گیرند سر ستیز دارند. در باور جامعه‌گرایان، مکتب لیبرال با تفکر فردگرایانه خود فرد را از پشتوانه‌های سنتی و اخلاقی تهی کرده و زندگی بی‌محتوایی را برای وی رقم زده است (لنگهاوزن، ۱۳۸۴: ۴۲۵). همچنین مدعای دیگر لیبرال‌ها، که جامعه‌گرایان آن را نقد می‌کنند، بی‌طرفی دیدگاه لیبرال راجع به شیوهٔ زندگی و اهداف آن است. لیبرال‌ها بارها اظهار کرده‌اند که دولت‌ها موظف‌اند افراد را در گزینش این گونه امور آزاد بگذارند. دولت‌ها حق ندارند روش خاصی را در این زمینه به‌منزلهٔ روش صحیح و برتر به آن‌ها تحمیل کنند. این بی‌طرفی و تساهل دلیل روشنی دارد که بارها در اظهارات نظریه‌پردازان لیبرالی تکرار شده و آن نسبییت و غیرعقلانی بودن اخلاقیات است (توسلی، ۱۳۸۵: ۲۱-۲۲). گزاره‌های لیبرالی مطرح‌شده یعنی فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت را جامعه‌گرایان معاصر هم‌چون سندل، مک‌ایتنایر، تیلور، و والزر نقد کرده‌اند. حال با توجه به مقدمات ذکر شده، مسئلهٔ اصلی پژوهش حاضر در این پرسش تجلی می‌یابد که «جامعه‌گرایان چگونه گزاره‌های لیبرالی مطرح‌شده، یعنی فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت، را نقد کرده‌اند؟». در پاسخ به سؤال مذکور از این فرضیه استفاده خواهد شد که جامعه‌گرایان، برخلاف فردگرایی لیبرال، فرد را محصور در نوعی ادراک اجتماعی می‌دانند و همچنین خواستار حدودی از مداخلهٔ دولت در امور سیاسی و اجتماعی برای دفاع از جامعه و توسعهٔ ادراک اخلاقی‌اند. آزمون فرضیه و مسئلهٔ اصلی نوشتار در دو بخش صورت می‌گیرد. بدین صورت که ابتدا

به مباحثی در خصوص لیبرالیسم و گزاره‌های مطرح آن پرداخته می‌شود و سپس در قسمت دوم به بررسی نگرش‌های انتقادی جامعه‌گرایان در مواجهه با گزاره‌های لیبرالیستی مطرح‌شده در پژوهش می‌پردازیم. مطالب و موضوعات بیان‌شده با نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

۲. تأملی در اندیشه لیبرالیسم

واژه لیبرالیسم (liberalism) در لغت از کلمه لاتینی liberte به معنی آزادی مشتق شده است و اولین بار این اصطلاح در فرانسه و در ارتباط با شعارهای انقلاب فرانسه مطرح شد (امیری، ۱۳۸۸: ۲۱). ولی در عمل باید گفت لیبرالیسم نتیجه حوادث بعد از رنسانس است. در این دوره متفکران مشهوری پا به عرصه گذاشتند که با نفوذشان اندیشه و نگرش‌های عصر خود را عمیقاً تغییر دادند. برجسته‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از ولتر، روسو، دیدرو، و منتسکیو در فرانسه، جان لاک، هیوم، و آدام اسمیت در انگلستان، گوته و کانت در آلمان، ویکو و بکاریا در ایتالیا و جفرسون، فرانکلین، و پین در امریکا. آرا و عقاید این متفکران شامل نظامی از فلسفه سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی بود که به طور کلی لیبرالیسم نام گرفت (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۱۴-۱۵). لیبرالیسم از آغاز کوشش فکری به منظور تعیین حوزه خصوصی در برابر اقتدار دولتی بوده است و، به‌منزله ایدئولوژی سیاسی، از حوزه جامعه مدنی در برابر اقتدار دولت و، بنابراین، از دولت مشروطه و مقید به قانون و آزادی‌های فردی و حقوق مدنی، به‌ویژه مالکیت خصوصی، دفاع کرده است. بر طبق اصول لیبرالیسم، حق دولت برای دخالت در زندگی خصوصی و مدنی باید با قیودی نیرومند مشخص و محدود شود. اساس فلسفی چنین استدلالی این است که همه انسان‌ها از خرد بهره‌مندند و خرد ضامن آزادی فردی است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۱). با این اوصاف باید گفت که اندیشه لیبرالیسم دست‌کم سه عرصه دارد و در عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، و فکری - معرفتی می‌توان آن را طرح و بررسی کرد. با توجه به این‌که تقریباً غیرممکن است که لیبرالیسم یا آرا و عقاید لیبرال را به‌منزله نظریه یا عرصه‌ای واحد در نظر آورد و نیز با توجه به این‌که تعداد نویسندگان و متفکران لیبرال بی‌شمار است، در این مقاله توجه و تمرکز به بررسی عرصه لیبرالیسم سیاسی معطوف می‌شود، زیرا گزاره‌های اصلی مورد نظر یعنی فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت نیز در این عرصه قابل طرح و بررسی‌اند.

۱.۲ لیبرالیسم سیاسی

در مسیر تکاملی لیبرالیسم سیاسی و برپایی دولت‌های ملی و سکولار آرای متفکران مختلفی تأثیرگذار بوده است. ماکیاوولی، با تأکید بر قدرت عریان سیاسی، دولت و حاکمان را از خصوصیات اخلاقی و ارزش بر حذر داشت تا حساب دنیا و حکومت، که باید مصالح عمومی جامعه را مد نظر داشته باشد، از دین و سنت‌های اخلاقی جدا باشد. توماس هابز نیز معتقد بود که در شرایطی که بین مردم قرارداد و توافقی برای ایجاد قدرتی برتر نباشد، خشونت، هرج و مرج، و خودکامگی مطلق جامعه را فرا خواهد گرفت، بنابراین جامعه برای کسب امنیت و آرامش باید به گرگی بزرگ‌تر و لویاتان پناه ببرد. برای رهایی از لویاتان هابز، که همان «دولت مطلقه» بود، جان لاک نظریهٔ قرارداد اجتماعی را به گونه‌ای دیگر تفسیر کرد. بعد از لاک، روسو و منتسکیو مبانی حقوقی نظام سیاسی لیبرال را تشریح کردند. از نظر منتسکیو، برای محدود کردن خودکامگی قدرت، بهترین راه آن است که حکومت و قدرت بین پادشاه، اشراف، و مجلس تقسیم شود تا آن‌ها بر هم‌دیگر نظارت کنند. نظریهٔ تفکیک قوای منتسکیو هنوز شالودهٔ دموکراسی محسوب می‌شود (امیری، ۱۳۸۸: ۶۱-۶۳). از نظر عملی نیز لیبرالیسم، به‌منزلهٔ برنامه‌ای سیاسی، ابتدا از شهرهای ایتالیا با قیام آزادی‌خواهان بورژوا برای رهایی از شر فئودال‌ها و پادشاهی‌های مطلقه شروع و در قرن چهاردهم میلادی اولین حکومت جمهوری در شهر فلورانس تشکیل شد. در هلند، بورژواها در سال ۱۶۰۹ میلادی حکومت مطلقه و سلطهٔ کلیسای کاتولیک را کنار زدند. در انگلستان، با توجه به پیشرفت صنایع، لیبرالیسم با ثبات بیش‌تری تشکیل شد و تشکیل پارلمان و حکومت مشروطه به‌الگویی برای سایر کشورهای اروپایی تبدیل شد. در فرانسه نیز قانون اساسی بر سلطنت مشروطه، نظام پارلمانی، و برخورداری مردم از حق رأی تأکید کرد و شعارهای آزادی، برابری، و برادری مطرح شد (آربلاستر، ۱۳۸۸). به هر صورت، لیبرالیسم سیاسی به‌منزلهٔ مبنای نظری نظام‌های دموکراتیک غربی دارای مبانی، عناصر، و ارزش‌هایی است که از آن جمله می‌توان به آزادی، تساهل و مدارا، تکثر گروه‌های جامعهٔ مدنی، تفکیک حوزهٔ عمومی و خصوصی، فردگرایی، تفکیک قوا، مداخله‌نکردن دولت و بی‌طرفی آن، حاکمیت قانون، و مواردی از این دست اشاره کرد. در ادامه برای جلوگیری از اطالهٔ کلام و تمرکز بیش‌تر بر مباحث اصلی پژوهش صرفاً به بررسی دو گزارهٔ فردگرایی و مداخله‌نکردن دولت در عرصهٔ لیبرالیسم سیاسی می‌پردازیم؛ دو گزاره‌ای که موجبات انتقاد جامعه‌گرایان را از لیبرالیسم، به‌طور عام، و لیبرالیسم سیاسی، به‌طور خاص، فراهم کرده‌اند.

۱.۱.۲ فردگرایی لیبرال

هسته متافیزیکی و هستی‌شناختی لیبرالیسم فردگرایی است. در فردگرایی، فرد واقعی‌تر یا بنیادی‌تر و مقدم بر جامعه بشری و نهادها و ساختارهای آن تلقی می‌شود و برای فرد ارزش اخلاقی والاتری از جامعه یا هر گروه جمعی دیگر در نظر گرفته می‌شود (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۱۹). به عبارت دیگر، لیبرالیسم با تقدم فرد بر دولت و جامعه حقوق ویژه‌ای را برای محافظت از او ترسیم می‌کند. در این دیدگاه، واجدان اصلی حقوق و بهره‌مندی‌ها افرادند و هدف حوزه سیاسی نیز خدمات‌رسانی در جهت علایق و اهداف فردی با هدف حفاظت از شهروندان در فرایند به‌کارگیری حقوق خویش است. در این وضعیت، دولت باید افراد را، در جهت تعقیب آنچه منافع آن‌ها را تأمین می‌کند، آزاد بگذارد (Oldfield, 1990: 2). از بعد تئوریک و نظری، فردگرایی حاصل تلاش فکری اندیشمندان اروپایی از قبیل هابز، لاک، اسمیت و بنتام و تلاش عملی طبقه بورژوا در طی قرن‌های هفدهم تا نوزدهم است. حاصل جمع اندیشه این متفکران آن است که فرد به این دلیل که واقعی‌تر و ملموس‌تر از اجتماع است و قبل از آن هم وجود داشته، حقوق و خواسته‌هایی دارد که از لحاظ اخلاقی و حقیقی مقدم بر خواسته‌های اجتماع است. به طور مشخص هابز معتقد بود که انسان‌ها مانند اتم‌ها و ذرات ماده متحرکی اند که به دنبال منافع شخصی خودند و افراد به دلیل تضاد مصالح و منافع همواره با هم در ستیزند (امیری، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۳). همچنین فردگرایی لیبرال بر پایه نفع و خیر افراد نتیجه دیگری نیز به ارمغان می‌آورد و آن مکتب اصالت فایده (utilitarianism school) است. بر مبنای اصالت فایده، هر عملی که فرد از آن به صورت طبیعی لذت ببرد خوب و خیر و اگر مجموعاً باعث کاهش لذت شود، شر و ناشایست است که باید از آن پرهیز کرد. از این‌رو بتنام معتقد بود خوشی و لذت فردی باید نهایت هر عمل اخلاقی باشد (کاپلستون، ۱۳۷۰: ۳۸/۸). نظریه‌پردازان لیبرال تمایل چندانی به توسل به مفاهیمی مانند خیر همگانی و مصالح عمومی در نگرش کلی به جامعه ندارند و یگانه خیر همگانی که لیبرال‌ها می‌پذیرند عبارت از به حداکثر رساندن کل منافع فرد است (شی یرمر، ۱۳۷۷: ۷۰-۷۱). در این چهارچوب، کارل پوپر در کتاب *فقر تاریخی کل‌گرایی* را تقبیح می‌کند و فردگرایی روش‌شناختی را در مقابل مفهوم مخالف آن، یعنی کل‌گرایی، قرار می‌دهد. از دیدگاه وی کل‌گرایی نه فقط غیر عملی است بلکه مبنایی برای رؤیایپردازی سیاسی به وجود می‌آورد که هدفش قالب‌ریزی دوباره کل جامعه بر اساس طرح و برنامه‌ای معین است و بدین ترتیب بالقوه و شاید به

ناگزیر توتالیتر است (Popper, 1957: 17). در مجموع می‌توان بیان کرد که غایات عالی نظام سیاسی لیبرال، دست‌کم از نظر تئوریک و در جهان اندیشه، حفظ فرد و نیل او به خوشبختی است. در نتیجه لیبرالیسم از دیرباز با هر نظریه‌ای که بر نفوذ جامعه بر فرد و امیال او تأکید ورزد مخالف است.

۲.۱.۲ مداخله‌نکردن و بی‌طرفی دولت در اندیشه لیبرال

همان‌طور که قبلاً نیز متذکر شدیم، لیبرالیسم اساساً کوششی نظری برای تعیین حوزه مستقل جامعه از دولت و تفکیک حوزه زندگی فردی و نهایتاً تعیین حدود اقتدار دولت مدرن بوده است. بنابراین محدودکردن قدرت و مخالفت با مداخله دولت یکی دیگر از گزاره‌های اصلی اندیشه لیبرال را تشکیل می‌دهد و تأکید بر اهمیت فرد و اعتلای حقوق و آزادی فردی مشخص‌کننده عرصه‌ای است که در قلمرو آن دولت حق مداخله و عمل دارد (توحیدفام، ۱۳۹۰: ۴۰). در عرصه لیبرالیسم سیاسی هدف بیش از هر چیز محدودکردن نقش دولت و بیان تعریفی از دولت است به گونه‌ای که آن را در حد پلیسی کم‌قدرت نگه دارد. بنابراین این تلقی که دولت مزاحم است و هر چقدر این مزاحمت کم‌تر باشد بهتر است بینشی مربوط به بخش سیاسی تفکر لیبرالیستی است (سروش، ۱۳۷۹: ۴۰). بنابراین می‌توان بیان کرد که در سنت لیبرال بدگمانی به دولت و مقاصد آن همواره وجود داشته است. این سنت در اصل بر پایه اعتقاد لیبرالی به توانایی افراد در مراقبت از منافع خویش و استعداد خودگردانی جامعه است. از نگاه لیبرال‌ها، بخش اعظم نظم که در میان انسان‌ها حاکم است نتیجه دخالت حکومت نیست بلکه در اصول حاکم بر جامعه و ساختمان طبیعی انسان ریشه دارد که پیش از پیدایش حکومت وجود داشته است و در صورت از میان رفتن رسمیت دولت نیز وجود خواهد داشت. لیبرال‌ها معتقدند چنانچه بخش دولتی و در نتیجه عرصه تصمیم‌گیری آن بیش از حد گسترش یابد دموکراسی لیبرال در معرض تنش‌های تحمل‌ناپذیر قرار خواهد گرفت. بنابراین همواره دو قطب متضاد بین فرد و دولت در اندیشه لیبرالی باقی مانده است؛ فردگرایی از یک‌سو و بدگمانی به قدرت دولت از سوی دیگر هنوز رشد می‌کنند (آربلاستر، ۱۳۸۸: ۷۴-۷۵).

به هر حال در مجموع می‌توان بیان کرد که لیبرالیسم به‌منابۀ نظریه سیاسی عصر مدرن، به‌رغم چیرگی‌اش، هرگز بدون رقیبان جدی فکری و سیاسی نبوده است. در این زمینه واکنش‌های محافظه‌کاران، سوسیالیست‌ها، جامعه‌گرایان، و اسلام‌گرایان در قبال لیبرالیسم و گزاره‌های اصلی آن حائز اهمیت‌اند. پژوهش حاضر، در جهت مسئله اصلی خود، در ادامه

به طور مشخص به بررسی نگرش‌های انتقادی جامعه‌گرایان به اندیشه لیبرال و گزاره‌های مطرح آن یعنی فردگرایی و بی‌طرفی دولت لیبرال می‌پردازد.

۳. جامعه‌گرایان و نقد لیبرالیسم

در اواخر قرن بیستم گروهی از فیلسوفان، علمای اخلاق، و دانشمندان علوم اجتماعی مجمعی تشکیل دادند که در این مجمع عمدتاً درباره‌ی علاقه به جامعه بحث می‌شد و جامعه‌گرا نامی است که این گروه برای مجمع‌شان انتخاب کرده‌اند. مک ایتنایر، سندل، تیلور، والزر از برجسته‌ترین متفکران جامعه‌گرا محسوب می‌شوند. مسلماً نمی‌توانیم بگوییم مجموعه نظریاتی که صاحبان آن‌ها یا منتقدانشان عنوان جامعه‌گرایی را به آن اطلاق کرده‌اند دیدگاه واحدی را تشکیل می‌دهند، اما می‌توان عناصر مشترکی را بین آن‌ها یافت که کانون همگی آن‌ها تمرکز بر نقد لیبرالیسم است (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۱-۱۲). از نگاه مایکل والزر، جامعه‌گرایی پدیده‌ای نوظهور نیست، بلکه واکنش انتقادی به لیبرالیسم است که در برهه‌های تاریخی مختلف در قالب‌های گوناگون ظهور می‌یابد و آسیب‌ها و ضایعاتی را بیان می‌کند که لیبرالیسم با آن مواجه است مانند لباس خاصی که متناوباً پس از گذشت چند سال، هربار به گونه‌ای متفاوت به بازار مد عرضه می‌شود (Walzer, 1995: 52). نکته‌ی شایان ذکر این است که اگرچه اندیشه جامعه‌گرایی در چند دهه گذشته به صورت رسمی شکل گرفته است ولی رگه‌های این تفکر را می‌توان تا اندیشه‌های ارسطو در دوران کلاسیک پی گرفت. به عقیده ارسطو، انسان ماهیت اجتماعی دارد و زندگی اجتماعی شکلی از حالت طبیعی انسان است. به نظر او دولت صرفاً به منظور حمایت از افراد موجود شکل نگرفته است، بلکه دولت مسئولیت کمک به افراد برای تبدیل شدن به شهروندانی بافضیلت را بر عهده دارد. به نظر ارسطو، دولت می‌تواند این کار را از طریق تعلیم و تربیت انجام دهد (به نقل از عنایت، ۱۳۸۴). اما با وجود ریشه‌های تاریخی جامعه‌گرایی این الگو در دوران معاصر در دو گرایش سیاسی و فلسفی به تدریج رونق گرفت. نقطه توافقی جامعه‌گرایان ضدیت با سنت لیبرالی است. آنان این مسئله را در دو محور اخلاقی و روش‌شناختی ارزیابی می‌کنند.

الف) بعد اخلاقی: در بعد اخلاقی این مسئله مطرح است که خاستگاه ارزش‌ها اجتماعی بوده و ارزش‌ها از جامعه و اجتماعی که فرد در آن‌ها عضو است ناشی می‌شوند. جامعه‌گرایان بر ارزش‌هایی اصرار می‌کنند که فردگرایی را تقلیل می‌دهد و در عوض بر عمل متقابل، اعتماد، انسجام، و سنت تأکید می‌کنند.

ب) **بعد روش‌شناختی:** در بعد روش‌شناختی نیز این مسئله طرح می‌شود که ارزش‌های اخلاقی و اصول سیاسی، نه به گونه‌ای جهان‌شمول بلکه با توجه به زندگی گروهی و اجتماعی که افراد در آن عضویت دارند، باید استنباط شود و مبنای عمل قرار گیرند (آل سیدغفور، ۱۳۸۸: ۲). حال با توجه به این نکته که جامعه‌گرایی در واکنش به لیبرالیسم قابل ارزیابی است، در ادامه به طور مشروح‌تری به انتقادات جامعه‌گرایان از گزاره‌های لیبرالی مطرح‌شده در این پژوهش می‌پردازیم.

۱.۳ جامعه‌گرایان و نقد فردگرایی لیبرال

جامعه‌گرایان، با نقد فردگرایی لیبرال برای دستیابی به خیر عمومی و با مقدم‌دانستن جامعه سیاسی بر فرد، فرد را یگانه‌دارنده حقوق نمی‌دانند، بلکه محصور در نوعی ادراک اجتماعی می‌دانند (Sandel, 1998: 150). در واقع جامعه‌گرایان، با نقد فردگرایی، اولویت حقوق فردی، عقل‌گرایی ابزاری، زوال اخلاقی، و الگوی مفهومی جهان‌شمول، چنین استدلال می‌کنند که خود واقعی‌تری رها از تعلقات اجتماعی نیست، بلکه با جامعه‌ای تعریف می‌شود که به آن تعلق دارد (نظری، ۱۳۸۸: ۲۵). مک ایتنایر لیبرال‌ها را متهم می‌کند که بر تلقی احساس‌گرایانه از افراد انسانی اصرار می‌ورزند و در نتیجه نگرشی سوبژکتیو و غیرعینی‌گرایانه از اخلاق را ترویج می‌کنند. وی فیلسوفی جامعه‌گراست، زیرا بر این نکته اصرار دارد که عقلانیت و عینیت در عرصه اخلاق و سیاست مبتنی بر قراردادن افراد و مباحث آن‌ها با یک‌دیگر در چهارچوب فراگیر جامعه است. صرفاً درون بافت اجتماعی است که هم عقلانیت و هم فضایل عینی اخلاقی شکوفا می‌شود و درک صحیح پیوند فرد و جامعه مانعی جدی بر سر راه هر تحلیل سازگار و قابل قبول از خیر انسانی است. رویکرد مک ایتنایر به اخلاق آشکارا رویکردی ارسطویی است، از این‌رو جهت‌گیری اخلاقی - سیاسی مک ایتنایر تأکید بر بازسازی دیدگاه اخلاقی ارسطو و اعطای نقش خاص به جامعه به منظور تدارک زندگی خوب و بافضیلت است (واعظی، ۱۳۸۷: ۴-۵). به عبارت بهتر، مک ایتنایر، با احیای فضیلت‌گرایی که در دوره مدرن منسوخ شده بود و تأکید بر ارتباط میان فضیلت و کمال اخلاقی فرد با فضای اجتماعی، به نوعی فلسفه اخلاق ارسطویی را احیا می‌کند. از نظر مک ایتنایر، نارسایی اصلی تفکر انسان جدید نارسایی اخلاقی است و این نارسایی آثار و عوارض خود را در عرصه‌های گوناگون از جمله عرصه سیاست نشان داده است (ملکیان، ۱۳۷۹: ۵۴). در این چهارچوب، تیلور نیز معتقد است که

فردگرایی لیبرال به احساس بی‌معنابودن زندگی و کم‌رنگ و ضعیف‌شدن افق‌ها و حدود اخلاقی انجامیده است. بنابراین تیلور بر اجتماع و ارتباط آن با هویت تأکید می‌ورزد و معتقد است که هویت ما از طریق دل‌مشغولی‌ها و ارتباطات ما با اشخاص دیگر شکل می‌گیرد و حفظ می‌شود که برای ما اهمیت دارند. در دیدگاه تیلور «من» فقط با توجه به زمینه و بستری می‌تواند هویت خود را تعریف کند که اشیا و امور در ارتباط با آن اهمیت می‌یابند (بهشتی، ۱۳۸۳: ۳۹). از این‌رو تیلور تلقی‌ای فردگرایانه از هویت آدمی را بر نمی‌تابد که می‌خواهد هویت فرد را بدون توجه به نقش جامعه در تکوین فرد تحلیل کند و این نکته به سبب آن است که تیلور هم در مقوله تحلیل اخلاق و داوری اخلاقی و هم در مقوله هویت فرد و عناصر دخیل در آن نقش خاصی برای جامعه و ارتباطات افراد با یک‌دیگر و تعلق و تعهد فرد به جامعه قائل است و از این‌رو به‌منزله متفکری جامعه‌گرا محسوب می‌شود (واعظی، ۱۳۸۷: ۱۱). جامعه‌گرایان معتقدند که فردگرایی موجود در تفکر لیبرال، به طور بدبینانه‌ای، فقط تمایزها، جدایی‌ها، و بیگانگی‌ها را ملاحظه کرده و چشم خود را به روی عواطف مشترک، نوع‌دوستی‌ها، هم‌دلی، و دیگر مقومات طبیعی حیات جمعی بسته است. به بیان دیگر، جامعه‌گرایان بیان می‌دارند که تفکر ذره‌ای در اندیشه لیبرال اشخاص را به سوی بی‌هنجاری، خودمحوری، ناخرسندی از محدودیت‌های حیات مشترک جمعی، و بی‌تعهدی به میثاق‌های اجتماعی سوق می‌دهد و حاصل این روند نیز پدیدآمدن بحران‌های ملموس در جوامع مدرن است. از این‌رو جامعه‌گرایان بر خلاف لیبرال‌ها معتقدند «من» در میان «ما» و در ارتباطی متقابل و پویا شکل می‌گیرد و در چنین فضایی شناسایی و تعریف می‌شود. بنابراین می‌توان گفت که جامعه‌گرایان بر خلاف لیبرال‌ها بیش‌تر به آرمان جامعه انسانی (human society) می‌اندیشند تا صرف مشارکت مصلحت‌اندیشانه افراد (توسلی، ۱۳۸۵: ۱۴-۱۵). بنابراین ملاحظه می‌شود که تفکر جامعه‌گرایی می‌تواند در مواجهه با فردگرایی لیبرال قرار گیرد، زیرا نقطه آغاز اندیشه جامعه‌گرایی از جامعه است و آن‌ها معتقدند که افراد به صورت خودمختار در انزوا و تنهایی به وجود نمی‌آیند، بلکه در متن ارزش‌ها و فرهنگ جامعه شکل می‌گیرند.

۲.۳ جامعه‌گرایان و نقد بی‌طرفی دولت لیبرال

یکی دیگر از گزاره‌های جدی لیبرال‌ها که جامعه‌گرایان نقد می‌کنند ادعای بی‌طرفی دولت در اندیشه لیبرال است. از نظر لیبرال‌ها، گزینش‌های اخلاقی صرفاً ترجیحات دل‌بخواه

شخصی‌اند و نمی‌توانند به شیوه عقلانی تبیین شوند. از این‌رو نمی‌توان فراتر از امیال افراد و توافق‌های خود آن‌ها امر متعینی را، در این زمینه، به‌منزله شیوه صحیح و اخلاقی مد نظر قرار داد و در قالب الزامات اجتماعی به آن‌ها تحمیل کرد. بلکه وظیفه دولت این است که با حفظ بی‌طرفی کامل راجع به ارزش‌ها، فضایی را فراهم کند که افراد با دیدگاه‌های مختلف بتوانند آزادانه اهداف و روش‌های متنوع را پیگیری کنند. در این‌جا دو مسئله عمده پیش می‌آید: اولاً ارزش‌های حیاتی دیگری که لیبرال‌ها به آن توجه نکرده‌اند در خطر می‌افتد و مراعات آن‌ها در تراحم با ارزش‌هایی مثل آزادی و تساهل، به معنای لیبرالی آن، واقع می‌شود. مثلاً اگر در پناه آزادی مورد نظر دیدگاه لیبرال، اموری همچون هم‌جنس‌بازی، نشر آثار مستهجن، و بی‌بندوباری‌های دیگر علناً و رسماً ترویج شد و سلامت اخلاقی جامعه را در معرض تهدید قرار داد، چه دلیلی داریم که همیشه ارزش آزادی مقدم بر ارزش‌هایی همچون عفت یا امنیت عمومی است؟ اگر ارزش‌ها شخصی، ذهنی، و قابل دفاع عقلانی نیستند و نمی‌توان ترجیحات خاصی را بر شهروندان تحمیل کرد، این مشکل درباره ارزش‌های مورد نظر لیبرال‌ها هم وجود دارد، چرا اعتبار و اولویت ارزش‌های لیبرالی، بدون دلیل، مسلم فرض می‌شود؟ ثانیاً، مگر بی‌طرفی دولت در مورد ارزش‌ها و دخالت نکردن آن ممکن است؟ چگونه می‌توان روش صحیح را از روش‌های نامناسب تشخیص داد؟ (توسلی، ۱۳۸۵: ۲۲-۲۳). در پاسخ به این‌گونه سؤالات و نقد گزاره بی‌طرفی دولت در اندیشه لیبرال، جامعه‌گرایان بر این باورند که دولت نظامی نه‌تنها وظیفه حمایت از افراد جامعه را بر عهده دارد بلکه موظف است، با فراهم‌آوردن وسایل لازم، شهروندان خوب و بافضیلت تربیت کند. به عبارت دیگر، توسعه ادراک اخلاقی و درست‌کاری از وظایف اولیه دولت محسوب می‌شود. به عقیده آنان دولت نقش فعال و مداخله‌کننده‌ای به منظور دفاع از جامعه و ارزش‌هایش بر عهده دارد (جاویدی و مهرمحمدی، ۱۳۸۵: ۲۸). همان‌طور که گفته شد، پای‌بندی لیبرالیسم به آزادی ما را به مبحثی دیگر در کانون سنت لیبرال رهنمون می‌سازد و آن اصل تساهل است و اصل تساهل نیز ما را به پرسشی دیگر رهنمون می‌سازد و آن این‌که حکومت و دولت لیبرال با توجه به اصول تساهل و آزادی فردی در یک اجتماع چه باید انجام دهد؟ در پاسخ به این سؤال بسیاری از اندیشمندان لیبرال چنین مطرح کرده‌اند که حکومت و دولت لیبرال تا آن‌جا که به مفاهیم خیر در نزد مردم مربوط می‌شود باید در قبال آزادی فردی موضع بی‌طرفی اتخاذ کند (بهشتی، ۱۳۸۰: ۱۸۷). اما جامعه‌گرایان در برابر این‌گونه طرز تلقی لیبرال‌ها واکنش نشان می‌دهند و بر این باورند که

درک ذاتاً فردگرایانه‌ای که لیبرالیسم از «خویشتن» ارائه می‌دهد، خودآگاهی واقعی ما را از این مفهوم دربر نمی‌گیرد، چراکه ما با توجه به پیوندها و روابط اجتماعی مان درباره خود می‌اندیشیم. بنابراین بر خلاف مباحث لیبرالیستی افراد ضرورتاً دارای چیزی به منزله «برترین منفعت» که با توجه به آن راه زندگی خود را انتخاب می‌کنند نیستند؛ آن‌ها فقط از طریق دیدگاه‌های موقعیت‌مند اجتماعی به درک و فهم اندیشمندانه از منفعت خود می‌رسند و از این رو به نظر جامعه‌گرایان دخالت دولت در امور سیاسی - اجتماعی امری ضروری است (زائری، ۱۳۸۴: ۴۴۵). در دفاع از موضوع دخالت دولت در امور سیاسی - اجتماعی و نفی بی‌طرفی آن، سندل یک مورد مثبت و مختصر درباره برتری نسبی جامعه‌گرایی بر لیبرالیسم آورده است. سندل به یک تفاوت رویه‌ای اشاره می‌کند و می‌گوید: «جامعه‌گرایان احتمالاً بیش‌تر از لیبرال‌ها به یک شهر اجازه می‌دهند که کتاب‌فروشی‌های مبتذل را تعطیل کنند، با این استدلال که هرزه‌نگاری از شیوه زندگی آن شهر و ارزش‌هایی که آن شهر دارد تخطی می‌کند» (گاتمن، ۱۳۸۵: ۲۴۴-۲۴۵). پاسخ سندل به این نگرانی آشکار لیبرال‌ها مبنی بر این‌که چنین سیاستی راه را برای عدم تساهل به نام معیارهای زندگی جمعی باز می‌کند این است که: «عدم تساهل اغلب در جایی رشد می‌کند که قالب‌های زندگی مختل، ریشه‌ها آشفته و سنت‌ها بی‌اثر شده باشند» (همان). به همین جهت سندل ما را ترغیب می‌کند تا امکان‌های جمهوری خواهانه مدنی را که در سنت ما به طور ضمنی وجود دارند اما در این زمان به تحلیل رفته‌اند را احیا کنیم (همان). به هر صورت، اندیشه جامعه‌گرایی به منزله یکی از نحل‌های فکری انتقادی نسبت به لیبرالیسم در دهه‌های اخیر ظهور و بروز یافته است. جامعه‌گرایی را باید به صورت یک طیف بررسی کرد که کم‌ترین رسالتی که بر دوش دارد نقد لیبرالیسم است. بنابراین گزاره‌های اصلی اندیشه لیبرال همچون فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت مورد انتقاد شدید جامعه‌گرایان معاصر همچون سندل، مک ایتایر، تیلور و والز قرار گرفته است. بنابراین می‌توان گفت که نگاه انتقادی جامعه‌گرایان، برخی نقدها و نقاط ضعف لیبرالیسم را در سیمایی جدید به رخ کشید و با طرح مباحثی جدید، افق‌های نوینی را پیش روی فلسفه سیاسی گشود.

۴. نتیجه‌گیری

امروزه ظهور جریان‌های فکری مخالف مدرنیسم، نشانی از تضعیف گفتمان هژمونیک مدرنیسم است. مدرنیته در طی چند قرن اخیر ایدئولوژی‌های مختلفی را برای رشد و

سعادت بشر عرضه کرد و بر فرد و آزادی فردی تأکید بسیار داشت، به گونه‌ای که اوج استعداد فرد را در اندیشه و نظریه لیبرالیستی جست‌وجو می‌کرد. لیبرالیسم به‌رغم چیرگی‌اش به‌مثابه نظریه سیاسی عصر مدرن، هرگز بدون رقیبان جدی فکری و سیاسی نبوده است. در این زمینه واکنش‌های محافظه‌کاران، سوسیالیست‌ها، جامعه‌گرایان و اسلام‌گرایان در قبال لیبرالیسم و گزاره‌های اصلی آن حائز اهمیت‌اند. به‌طور کلی، دیدگاه‌های منتقد به‌تدریج با گسست از نگرش لیبرالی به فرد و دولت و با تأکید بر تعلق انسان به جهان اجتماعی، مسئولیت‌پذیری دولت، احیای فضیلت و غایت‌گرایی دینی، دریچه‌های جدیدی را به سوی انسان و ساختارهای سیاسی - اجتماعی باز نمودند. اما آنچه به‌طور مشخص در این نوشتار مطرح نظر بوده، بررسی نگرش‌های انتقادی متفکران جامعه‌گرا نسبت به اندیشه لیبرالی و گزاره‌های اصلی آن مانند فردگرایی و ادعای بی‌طرفی دولت است. نگاه انتقادی جامعه‌گرایان برخی نقدها و نقاط ضعف لیبرالیسم را در سیمایی جدید به رخ کشید. در باور جامعه‌گرایان، مکتب لیبرال با تفکر فردگرایانه خود، فرد را از پشتوانه‌های سنتی و اخلاقی تهی ساخته و زندگی بی‌محتوایی را برای وی رقم زده است. همچنین جامعه‌گرایان در نقد گزاره دیگر لیبرال‌ها مبنی بر بی‌طرفی و عدم مداخله دولت بر این باورند که دولت نظامی است که نه تنها وظیفه حمایت از افراد جامعه را بر عهده دارد، بلکه موظف است با فراهم آوردن وسایل لازم، شهروندان خوب و بافضیلت تربیت کند. به عبارت بهتر، توسعه ادراک اخلاقی و درست‌کاری از وظایف اصلی دولت محسوب می‌شود. در مجموع می‌توان بیان داشت که الگوی جامعه‌گرایی، جریانی است که سنت فلسفی و سیاسی مکتب مسلط غرب، لیبرالیسم و برخی از مبانی دوران مدرنیته را به پرسش کشیده است.

منابع

- آربلاستر، آنتونی (۱۳۸۸). *لیبرالیسم غرب، ظهور و سقوط*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- آل سیدغفور، سیدمحسن (۱۳۸۸). «الگوی اجتماع‌گرایی و تکثر سنت‌های فکری - سیاسی ایران معاصر»، سیاست، س ۳۹، ش ۱.
- امیری، جهاندار (۱۳۸۸). *لیبرالیسم ایرانی، بررسی جریان‌های راست در ایران*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴). *تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری*، تهران: نشر نی.
- بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۸۰). *بنیاد نظری سیاست در جوامع چندفرهنگی*، تهران: بقیه.

بهشتی، سیدعلیرضا (۱۳۸۳). *جستارهایی در شناخت اندیشه سیاسی معاصر غرب*، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.

توحیدفام، محمد (۱۳۹۰). «بازاندیشی انتقادی نظریه فردگرایی لیبرال»، سیاست، دوره چهل و یکم، ش ۱. توسلی، حسین (۱۳۸۵). *جامعه‌گراییان و نقد لیبرالیسم*، گزیده اندیشه‌های سندل، مک آیتنایر، تیلور، والنز، ترجمه جمعی از مترجمان، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

جاویدی، طاهره و محمود مهرمحمدی (۱۳۸۵). «رویکرد تطبیقی به دلالت‌های تربیتی نظریه‌های دموکراسی، چالش میان نظریه‌های لیبرال، جماعت‌گرا، و تفاهمی»، *مطالعات اسلامی*، ش ۷۱.

زائی، قاسم (۱۳۸۴). «بحران اخلاقی مدرنیته و نظریه اخلاقی مک آیتنایر»، *راهبرد*، ش ۳۶.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹). *رازدانی و روشنفکری و دینداری*، تهران: صراط.

شاپیرو، جان سالوین (۱۳۸۰). *لیبرالیسم، معنا و تاریخ آن*، ترجمه سعید حنایی کاشانی، تهران: مرکز.

شی یرمر، جرمی (۱۳۷۷). *اندیشه سیاسی کارل پوپر*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: ماهی.

عنایت، حمید (۱۳۸۴). *بنیاد فلسفه سیاسی در غرب*، تهران: زمستان.

کاپلستون، فردریک (۱۳۷۰). *تاریخ فلسفه از بتنام تا راسل*، ج ۸، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: علمی و فرهنگی.

گاتمن، آمی (۱۳۸۵). «انتقادهای جامعه‌گرایانه از لیبرالیسم»، ترجمه سیدمحمدعلی حسینی‌زاده، در *جامعه‌گراییان و نقد لیبرالیسم*، به اهتمام حسین توسلی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

لنگهاوزن، محمد (۱۳۸۴). «نقدی بر اخلاق اصالت»، ترجمه منصور نصیری، *راهبرد*، ش ۳۵.

ملکیان، مصطفی (۱۳۷۹). *آرای اخلاقی و سیاسی مک آیتنایر*، تهران: بقعه.

نظری، علی‌اشرف (۱۳۸۸). «بازخوانی مفاهیم و نظریه‌های شهروندی، فهم روندها و چشم‌اندازها»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۲۰.

واعظی، احمد (۱۳۸۷). «جامعه‌گرایی و نسبت آن با لیبرالیسم و هرمنوتیک»، *علوم سیاسی*، س ۱۱، ش ۴۱.

Oldfield, Adrian (1990). *Citizenship and Community, Civic Republicanism and the Modern World*, London: Routledge.

Popper, Karl (1957). *The poverty of Historism*, London: Routledge.

Sandel, Michael (1998). *Liberalism and the Limits of Justice*, New York: Cambridge University.

Walzer, Michael (1995). *The Communitarian Critique of Liberalism*, New York: University of Virginia.